

نگاهی به دیوان اسماعیل بن بابا قزوینی

فرزاد ضیایی حبیب‌آبادی*

پیداست که هر چه در عرضه متون کهن دقت کمتری صرف شود، تحقیقات بعدی مبتنی بر آن نیز استحکام و اعتبار کمتری خواهد یافت.

نکته‌ای دیگر که در همین جا باید بدان اشاره کرد اینکه اصولاً میان مراتب گونه‌گون آشنایی با نسخه‌های خطی، که در اینجا از آن به نسخه‌شناسی، نسخه‌پژوهی، نسخه‌یابی، نسخه‌بارگی و تأسیس بنگاه معاملات نسخ خطی یاد می‌کنیم، با فرایند «تصحیح متن» تفاوت‌هاست. چنان که هر کس نسخه‌ای در گوشه‌ای یافت، حتی اگر نسخه‌شناسی قابل نیز باشد، ممکن است لزوماً خود از عهده «تصحیح» آن، چنان که باید بر نیاید.

متون ایرانی مجموعه‌ای از رساله‌های فارسی و عربی از دانشوران ایرانی است که تاکنون دو دفتر آن به کوشش نسخه‌شناس فاضل و جوان، آقای جواد بشری از سوی انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی از چاپ برآمده است. خواهشی که بارها آقای بشری تکرار کرده «اعمال دقت زیاد در حین تصحیح متن [...]»^۱ بوده و ایشان بر این اعتقاد است «که البته با گزینش افراد خبیر و برجسته، دست کم برای آثار همین دفتر نخست، این آرزو برآورده شده است».^۲ اما تأملی در دفتر نخست متون ایرانی نشان می‌دهد که برخی —و تأکید می‌کنیم که «برخی» — از فراهم‌آوردگان رساله‌ها، خواهش مکرر جواد بشری را که همانا «دقت زیاد در حین تصحیح متن» بوده، نشنیده‌اند و بدین ترتیب، آرزوی این جوان دانشور نازنین را، چنان که وی در دل داشته، برنیورده‌اند. یکی از بخش‌های دفتر یکم متون ایرانی، دیوان

چند سالی است که بر اثر در دسترس قرار گرفتن فهرست مخطوطات کتابخانه‌های مختلف جهان، افزایش شمار ناشران، آسان شدن تولید کتاب، فزونی یافتن پذیرش دانشجویان تحصیلات تکمیلی و «عواملی دیگر» (که شرح آن در این مقاله و شاید در هیچ مقاله دیگری نیز نگنجد) کاروان چاپ و نشر متون ارجمند کهن فارسی دواسبه، بل چهاراسبه، به پیش می‌تازد. این شتابناکی وحشتناک که گویا از هدایای قرن بیست و یکم به آدمی است، برای عرضه متون کهن محاسن و معایبی دارد. از جمله معدود محاسن، و شاید تنها حسنی که شاگردان «مکتب سرعت» برای این تعجیل در چاپ متون کهن برمی‌شمارند، این است که نسخه‌ای منحصر به فرد را که در گوشه‌ای از جهان موجود است و هر لحظه بیم نابودی آن بر اثر حریق، رطوبت، سرفت و... می‌رود از دایره افراد به در آورده و در دسترس همگان قرار داده‌اند. البته این کار را امروزه می‌توان با تهیه و تکثیر میکروفیلم یا عکس‌هایی بر روی لوح‌های فشرده و نگاهداری آن در نقاط مختلف جهان انجام داد و در عوض، متون کهن را که بخش عظیمی از میراث گرانبهای فرهنگی ماست، از فروغلتیدن در مفاک مکتب سرعت باز داشت، چه اگر بنا باشد نسخه‌ای را، به قول خوشنویسان «معجلاً» به کتاب یا مقاله تبدیل کرد، بی‌تردید زبان‌های مترتب بر چنین فرایندی، بر منافع آن — البته منافع معنوی! — خواهد چربید. توضیح اینکه کتاب‌های چاپی به سرعت وارد چرخه تحقیقات می‌شود و در شاخه‌هایی همچون دستور زبان، سبک‌شناسی، لغت، بلاغت و ... مورد استفاده و ارجاع محققان قرار خواهد گرفت. ناگفته

* پژوهشگر متون کهن فارسی.

۱. متون ایرانی، به کوشش جواد بشری، ج ۱، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۰ ش، ص ۹.

۲. همان، ص ۹-۱۰.



دوره دوم، سال هفتم، شماره یکم و دوم، فروردین - تیرماه ۱۳۹۲

اسماعیل بن بابا [ی] قزوینی شاعر قرن هفتم هجری است که توسط خانم امینه محلاتی، مدرس و مدیر بخش زبان فارسی در دانشگاه پرینستون امریکا، عرضه شده است. مقدمه سودمند این تحقیق پس از اشاره‌ای به اوضاع اجتماعی ایران در روزگار مغول، ذیل عناوینی چون «خاندان افتخاریان قزوین، افتخارالدین محمد، امام‌الدین یحیی، عمادالدین محمود، رکن‌الدین احمد، رضی‌الدین بابا و اسماعیل بن بابا» شرح حال شاعر مورد نظر و خاندان وی را در بر می‌گیرد. سپس نسخه منحصربه‌فرد دیوان اسماعیل بن بابا را که در ضمن مجموعه‌ای از چند دیوان به شماره (۷۹۵ ضمیمه) مخطوطات فارسی در کتابخانه ملی پاریس، برگ‌های ۴۹۷ پ ۵۳۶ موجود است، معرفی می‌نماید.

پس از این مقدمه، دیوان اسماعیل بن بابا [ی] قزوینی با دیباجه‌ای منثور آغاز می‌شود.

چنان که گفتیم، این دیوان بر اساس نسخه خطی منحصربه‌فرد (مورخ ۸۴۸ ق) فراهم آمده و می‌دانیم که تصحیح یک متن بر اساس تنها یک نسخه، دشواری‌های بیشتری برای مصحح دارد. در اینجا ضمن سپاسگزاری از خانم امینه محلاتی که به تصحیح نسخه اهتمام ورزیده‌اند، به نکاتی اشاره می‌شود که ممکن است در پیرایش دیوان اسماعیل قزوینی سودمند افتد.

ضمناً این مقاله بدون دسترس داشتن به اصل یا تصویری از نسخه، و فقط بر مبنای روابط لفظی و معنوی میان کلمات، مصراع‌ها و ابیات، سامان یافته است.

۱. اسماعیل قزوینی در دیباجه منثور خود می‌گوید: ممدوح به من دستور داد که برگزیده‌ای از آثار نظم و نثر خود را، در جد و هزل، تهیه و به وی پیشکش کنم. «امتناع از امتثال فرمان مطاع ناگزیر بود» (ص ۲۹۴).

چنان که پیداست، این جمله اخیر، درست خلاف مقصود شاعر، و معنای آن این است: ناگزیر، از فرمان ممدوح امتناع ورزیدم! پس جمله مذکور باید در اصل، چیز دیگری بوده باشد. شاید به جای «امتناع»، واژه «اتباع» یا کلمه‌ای به همین صورت و معنی بوده است.

۲. در همین دیباجه، «رباعی» آمده که بالای آن نوشته شده

است: «بیت». و مصحح در حاشیه نوشته‌اند: «چنین است در اصل [یعنی «بیت»] (به جای «شعر»)» (ص ۲۹۵). به عبارت دیگر، ایشان چنین پنداشته‌اند که چون رباعی از دو بیت تشکیل شده، کاتب باید بالای آن رباعی، کلمه «شعر» را نوشته باشد ولی به اشتباه نوشته «بیت». در حالی که اهل فن می‌دانند که مطلقاً چنین نیست و واژه «بیت» در متون کهن، مفهومی گسترده‌تر دارد. استاد محمدمین ریاحی — که ذکرش به خیر باد — در بخشی از تعلیقات سودمندشان درباره «بیت» و «شعر» نوشته‌اند:

[...] کاتبان نسخ قدیمی، کلمه «بیت» را مطلق در مورد شعر، و در مورد رباعی و قطعه و غزل نیز به کار برده‌اند، نه منحصراً در مورد معنی مشهور آنکه مجموع دو مصراع منظوم باشد.^۳

پس همان کلمه «بیت» که کاتب در بالای «رباعی» نوشته درست است و نیازی به اصلاح و تصحیح نبوده است.

۳.

تَرک گیر از جفادمی امروز
ور نه فردا روم سری اردو

(ص ۲۹۸)

به جای «سری» باید «سوی» باشد.

۴.

کیست اندر بزم تو خورشید؟ جامی لعل‌رنگ
چیست بر خوان تو گردون؟ کاسه‌ای فیروزه نام

(ص ۳۰۰)

به جای «نام» در آخر بیت باید «فام» باشد. کاسه‌ای فیروزه‌فام یعنی فیروزه‌رنگ.

۵.

کای رُخت راحتِ دلِ مشتاق
می نپرسی ز ناله معشاق

(ص ۳۰۲)

«معشاق» را در فرهنگ‌ها نیافتیم؛ ظاهراً باید «عشاق» باشد.

۶.

چون حدیث لب‌ت به یاد آرم
«خون» از دل چکد، شکر ز مذاق

۳. نجم رازی، مرصادالعباد، به اهتمام محمدمین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ش، ص ۵۵۴؛ نیز نک: همان، ص ۶۹۱-۶۹۲.



(همانجا)

به جای «خون» در آغاز مصراع دوم ظاهراً باید «خونم» باشد.
۷.

در آب و آتش محنت که خاک باد برد
گداختم چو شکر نی، بسوختم چون عود

(ص ۳۰۶)

در پایان مصراع نخست، به جای «برد»، باید «برو» (بر او) باشد.
یعنی خاک بر او باد!
۸.

بر رُشحهٔ انامل او بحر رشک برد
وز فضله مآثر او کان یسار کرد

(همان)

در بیشتر فرهنگ‌های متقدم «فضله» به فتح اوّل است^۴ اما لغتنامهٔ دهخدا، ظاهراً به نقل از غیث اللغات و ناظم الاطباء آن را «به ضم اوّل» نیز آورده است. با این حال اگر هم در منبعی از منابع قدیم، فضله آمده باشد، در اینجا، ضبط این واژه با ضمه، محدود کردن آن به یک تلفظ است. ضمناً توجه باید داشت که فضله در مقابل «رُشحه» آمده که آن نیز بر وزن فعله است.
۹.

فرزانه رشید ملک و دین که به عهدش
ایام نیارد که کند حادثه‌زایی

(ص ۳۰۸)

سومین واژهٔ این بیت در اصل، «مُلک» باید باشد که همراه با واژهٔ «رشید»، مخفف «رشیدالملک» است. اما در این صورت وزن شعر مختل خواهد بود.
۱۰.

دوستانت را فلک تحت الفلک
دشمنانت را مقر تحت التراب

(ص ۱۱۳)

در حاشیه در مورد کلمهٔ «تحت» در مصراع نخست نوشته‌اند: «کذا در اصل. سیاق، مقتضی «فوق» است.» البته این سخنی است درست، اما با این تغییر نیز ظاهراً مصراع اول معنای درستی ندارد. به قرینهٔ واژهٔ «مقر» در مصراع دوم، به نظر می‌رسد که در مصراع یکم نیز به جای «فلک» — که گویا از ضایعات ذهنی کاتب است — واژه‌ای به وزن و معنای «مکان / محل» بوده باشد. پس صورت جدید مصراع نخست، بعد از اصلاحات مشترک مصحح و نگارندهٔ این سطور، چنین خواهد شد: دوستانت را محل، فوق الفلک.

۱۱.

بزرگ بارخدایی که منتهای کمال
بمانده‌اند در اوصاف ذات او حیران

(ص ۳۱۳)

مصراع دوم باید این گونه آغاز شود: بمانده اندر اوصاف... .

۱۲.

نسیج کلک تو را آفتاب در چننه
مطیع رای تو را روزگار در فرمان

(همان)

در حاشیه، در باب «مطیع» نوشته‌اند: اصل چیزی مانده «شیخ». اکنون سؤال این است که چگونه به جای «چیزی» که ماندهٔ «شیخ» است، واژه «مطیع» را نشانده‌اند؟ مگر «مطیع» به «شیخ» می‌ماند؟ و پاسخ این است: آنچه به «شیخ» می‌ماند «نسیج» (با حرف «ب» در آغاز) است که اتفاقاً با «نسیج» (با نون) نیز در کمال تناسب آوایی و املائی است و معنای مصراع را نیز به سامان می‌آورد:

نسیج کلک تو را آفتاب در چننه
بسیج رای تو را روزگار در فرمان

یعنی برای بسیج (کارسازی) رای تو، روزگار، در فرمان است.

۴. نک: ترتیب کتاب العین، خلیل بن احمد الفراهیدی، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، تصحیح اسعد الطیب، قم، اسوه، ۱۳۸۳، ج ۳؛ القاموس المحيط، مجدالدین محمد بن یعقوب الفیروزآبادی، إعداد و تقدیم محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق/ ۲۰۰۱م؛ لسان العرب، ابن منظور، اعتنی بتصحیحها امین محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العبدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی و مؤسسهٔ التاریخ العربی، [بی تا]، ج ۱۸؛ تاج الأسماء (تهذیب الأسماء)، تصحیح علی اواسط ابراهیمی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶ش؛ دستور الاخوان، قاضی خان بدر محمد دهار، تصحیح سعید نجفی اسداللهی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ش، ج ۱؛ منتهی الإرب فی لغة العرب، عبدالرحیم بن عبدالکریم بن صفی پور، تهران، کتابخانه سنایی، [بی تا]؛ اقرب الموارد، سعید الخوری الشرتونی اللبانی، [بی تا]، [بی تا]، الجزء الثانی.



۱۳

درنگ باد تو را در جهان جان عدد
از این شتاب فلک گشته خوار و سرگردان

(ص ۳۱۵)

مصراع نخست اشتباه ضبط یا کتابت شده است. صورت درست آن چنین است:

درنگ باد تو را در جهان «و»، جان «عدو»
از این شتاب فلک گشته خوار و سرگردان

۱۴

بویی از حسن زلف دل‌بندت
گر به صد جان خرنند ارزان است

(ص ۳۱۸)

در مصراع نخست، به جای «حُسن» باید «چین» باشد.
۱۵. خطاب به سعدالدین وزیر گوید:

ای خدیوی که پایه قدرت
برتر از دستگاه امکان است
وی کریمی که قامت گردون
زیر بار سخات پالان است

(ص ۳۱۹)

نظر به اینکه تصویری از دیوان اسماعیل در دسترس نیست و مصحح نیز به ویژگی‌های رسم‌الخطی نسخه هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند، در اینجا با قطعیت سخن نمی‌توان گفت. با این همه گمان نمی‌کنم که «پالان» (با سه نقطه در زیر) حتی به‌مدد صور خیال، بر قامت این بیت، خوش بنشینند. مفهوم این بیت با واژه «نالان» (با نون در آغاز) درست به نظر می‌رسد. شاعر می‌گوید قامت گردون، زیر بار سخای ممدوح بخشنده من، مقاومت نتوانسته، خمیده و از درد به خود «نالان» است. احتمال دیگر، اینکه واژه مورد بحث، «بالان» (با «ب») به معنی «فخرکننده و نازنده» باشد. یعنی آسمان از اینکه زیر بار سخای ممدوح من است، به خود فخر می‌کند.

۱۶

از سهم تیغ بیلک آهن‌گداز تو
در کارزار، خصم تو را گشته کار، زار

(ص ۳۲۵)

به نظر می‌رسد به جای «آهن‌گداز» (از مصدر گداختن) باید «آهن‌گذار» باشد یعنی آنچه از آهن می‌گذرد. ضمناً پس از

واژه «تیغ»، گویا «واو»ی جا افتاده است: از سهم تیغ «و» بیلک
«آهن‌گذار» تو...

۱۷

بسته تنگ اوست تُنگ شکر
نرگس مست اوست عین خمار

(ص ۳۴۶)

واضح است که به جای «بسته» (بر وزن «خسته») باید «بسته» (با سه نقطه در زیر حرف اول) و به جای «تنگ» باید «تنگ» (به معنی «بار») باشد: بسته تنگ اوست تُنگ شکر.

۱۸

دعای موسی اگرچه مجرب است و مجیب
ولیک مرتبه دیگر است دامن طور

(ص ۳۴۹)

در حاشیه، در مورد «مجیب» نوشته‌اند: «چنین است در اصل = مجاب».

معلوم نیست چرا مصحح، «مُجاب» را تغییر داده‌اند! ضبط بیت چنان که در اصل بوده، هیچ اشکالی نداشته است. «دعای مجاب» همان است که ما امروز می‌گوییم «دعای مستجاب» یعنی دعای پاسخ داده شده. «مجیب» کسی است که دعا را اجابت می‌کند.

۱۹

بیاض چهره تو آرزوی روی امید
سواد طره تو طیره شبِ دیجور

(ص ۳۵۰)

هم به لحاظ معنی و هم به قرینه «شب»، ظاهراً در مصراع اول باید «روز امید» باشد.

۲۰

دو چاکرند جناب تو را مه و خورشید
دو مسرعند بقاء تو را صبا و دبور

(ص ۳۵۱)

از مصراع دوم بدین شکل، معنایی بر نمی‌آید. آیا ممکن است به جای «بقاء»، «نفاذ» بوده باشد؟ یعنی صبا و دبور برای «روان شدن فرمان و حکم» تو، به مثابه دو پیک مسرع‌اند.

۲۱

در این چنین سر و وقتی مذاق عیشم را
حلاوت لب او کرد چون شکر شیرین



(ص ۳۵۲)

به جای «سر و وقت» ظاهراً باید «سره وقت» باشد، یعنی «وقتِ نیکو و خوش».

۲۲.

جهان به طلعت زیبای او شده مشرف
فلک ز زادن همتای او شده عنین

(ص ۳۵۳)

«مشرف» به سکون «شین» و فتح «را» را در فرهنگ‌ها نیافتم. گویا «مُشرف» (به معنی «ناظر و بیننده») ← لغتنامهٔ دهخدا باشد.

۲۳.

میان لاغر او دیریاب، همچو وفا
دهان کوچک او تنگ‌باز چون اکسیر

(ص ۳۵۷)

در مصراع دوم پس از «او» باید «تنگبار» (بر وزن سنگسار) باشد، که به معنی «چیزی [است] که به دشواری به دست آید و به غایت عزیزالوجود باشد» ← لغتنامهٔ دهخدا. البته «تنگیاب» نیز به همین معنی است ← همان که اتفاقاً با «دیریاب» در مصراع نخست تناسب بیشتری دارد. تا ضبط نسخه کدام یک را تأیید کند.

۲۴.

به مقامات معظم بطحا
به کرامات موسی اضحی

(ص ۳۶۲)

به جای «موسی»، باید «موسم» باشد.

۲۵.

تا عاج و آبنوس و شب و روز طاس چرخ
گردند گرد سطح زمین بر مثال باد

(ص ۳۶۴)

مصراع نخست باید این گونه باشد: تا عاج و «آبنوس» شب و روز «و» طاس چرخ.

۲۶.

به بدعهدی چرا پیمان شکستی
صفاداری ز من بیدل بیاموز

(همان)

به جای «صفاداری» باید «وفاداری» باشد که در مقابل «پیمان شکستن» در مصراع اول است. به جای «من بیدل» نیز گویا

«من بنده» درست باشد؛ البته «من بیدل» را در بیت زیر نیز ضبط کرده‌اند:

نخستش چون بیننی، از سر لطف
ز من بیدل بپرس او را فراوان

(ص ۳۸۰)

۲۷.

بسی کز عشق تو چون مرد غافل
به بوی دانه افتادند در دام

(ص ۳۶۶)

آنکه به بوی «دانه» در «دام» می‌افتد «مُرغ» است.

۲۸.

تو نیک‌خواه گرامی در این چه می‌گویی؟
تو کارساز جهانی در آن چه فرمایی؟

(ص ۳۷۱)

بیت را به کلی اشتباه خوانده‌اند. نخست اینکه به جای «گرامی» (با دو سرکش) باید «کرام» (جمع کریم) همراه با «ی» (فعل ربطی = هستی) باشد. دو دیگر اینکه «اینچه» و «آنچه» باید با هم خوانده شود و اگر پیوسته نوشته شود، قرائت بیت را آسان می‌کند. بدین ترتیب «سوآلی» خواندن دو مصراع نیز منتفی است. نثر دستوری بیت چنین است: تو در اینچه (یعنی در تمام چیزهایی که) می‌گویی، نیک‌خواه کریمان هستی؛ و در آنچه (یعنی در تمام چیزهایی که) می‌فرمایی، کارساز جهانی.

۲۹.

ز لفظ و معنی‌شان سرکشان کشور فضل
به طوع طاعتشان گشته خاضع الاعناق

(ص ۳۷۵)

«طوع» (بدون نقطه) در کنار «طاعت» حشو است. گویا درست «طوغ» (= طوق) باشد.

۳۰.

هیچ کس آزار دل من نجست
جز تو که بی‌اهلی و نابخردی

(ص ۳۸۰)

«بی‌اهل» چه معنی می‌دهد؟ ظاهراً «بی‌اصل» باید باشد. نکتهٔ شایان توجه، اینکه میان «بی‌اصلی» و «نابخردی» رابطه‌ای هست چنان که در فرهنگ مجموعهٔ الفرس، ذیل واژهٔ



«فرومایه» آمده است: «بی اصل و خرد»^۵

۳۱

نخستش چون بینی، از سر لطف
ز من بیدل پیرس او را فراوان

(ص ۳۸۰)

در مورد «من بیدل» در سطور پیشین سخن گفتیم. علاوه بر آن، در حاشیه، در باب کلمه «پیرس» نوشته‌اند: چنین است و نه «یبوس». گویا غرض ایشان از این توضیح، دفع شرّ مقدر بوده! وگرنه در جایی که هیچ نسخه بدلی وجود ندارد، آوردن چنین توضیحی خلاف موازین علمی تصحیح است. از دیگر سوی، اگر چنین باشد، لازم است برای «تمام» واژه‌های یک متن، توضیحاتی از این دست بیاوریم که مثلاً: روز است نه زور؛ زور است نه زود، زود است نه دود؛ دود است نه درد؛ درد است نه زرد... .

۳۲. انجامه نسخه توسط مصحح، چنین ضبط شده است: فرغ من تحریر «هذا» الكتاب فی تاریخ رابع عشر «من محرّم» الحرام [...] حرّره العبد الضعیف «جلال الدین» [...].

«هذا الكتاب» از نظر قواعد زبان عربی البته درست است، اما در اصل انجامه، که تصویر آن در صفحه ۲۹۰ متون ایرانی آمده، «هذه» است که مصحح اشاره‌ای بدان نکرده‌اند. قبل از کلمه «محرّم» نیز واژه «شهر» بوده که در تصحیح از قلم افتاده است. «جلال الدین» نیز در اصل، به این صورت نوشته شده: جلال دین.

برخی تضمین‌ها و اقتباس‌های اسماعیل

به‌جز چند مورد اقتباسی که اسماعیل از شاعران دیگر کرده و مصحح به آن‌ها اشاره کرده‌اند، این موارد نیز قابل ذکر است:

«من آن نیم که دل از» صحبت تو «بردارم»
وگر چو زلف خودم سر ز دوش برداری

(ص ۳۶۰)

که مصراع اول آن، اقتباس از سعدی است:

«من آن نیم که دل از» مهر دوست «بردارم»

وگر ز کینه دشمن به جان رسد کارم

(کلیات، ص ۵۰۲)^۶

اسماعیل قزوینی همچنین دو بیت، و نیمی از یک مصراع را از عراقی تضمین کرده است:

برده از عکس رخت دور قمر زیبایی
دیده از فرّ قدت سرو سهی بالایی

«نظری کن که به جان آمدم از دلتنگی
گذری کن که خیالی شدم از تنهایی»

خرّم آن روز که بینم رخ روح‌افزایت
وی خوش آن دم «که خرامان ز درم بازایی»

«گفته بودی که بیایم چو به جان آیی تو
من به جان آمدم اکنون تو چرا می نایی؟»

(ص ۳۸۴)

مطلع غزل عراقی این است:

بود آیا «که خرامان ز درم بازایی»
گره از کار فروبسته من بگشایی

(ص ۲۵۲)^۷

فرجام سخن

آنچه در بخش نخست این مقاله آمد، تنها برخی از مواردی است که در حاشیه دیوان اسماعیل قزوینی یادداشت کرده‌ام. رعایت اختصار، که خواست مجله است، مرا از درج سایر نکات، و هم از نشان دادن غلط‌های چاپی، بازداشت. اگر بنا باشد روزی دفتر یکم متون ایرانی به چاپ دوم برسد، کتاب خود را به جواد بشری خواهم سپرد تا باقی یادداشت‌ها را نیز ببیند.

۵. فرهنگ مجموعه الفرس، صفی کّحال، تصحیح عزیزالله جوینی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸ش، ص ۲۴۸.

۶. کلیات سعدی، تصحیح بهاءالدین خرمشاهی، تهران، دوستان، ص ۱۳۷.

۷. مجموعه آثار فخرالدین عراقی، تصحیح نسرین محتشم (خزاعی)، تهران، زوار، ۱۳۷۲ش. البته در این چاپ، جمله پایانی بیت «گفته بودی که بیایم...» بدین صورت آمده: «... تو که را می‌بایی.» این ضبط غلط است، زیرا با مصراع نخست پیوند معنایی ندارد. صورت درست همان است که اسماعیل قزوینی آورده (تو چرا می نایی) و در چاپ‌های دیگر دیوان عراقی هم آمده است.

